

چکیده

این رساله شامل سه فصل است. در فصل اول به تعاریف گوناگون ادب، ادبیات، ادبیات تعلیمی، و سیرادبیات تعلیمی پرداخته شده است. سپس در فصل دوم، مختصری از زندگی نامه و آثار ناصر خسرو و پروین اعتصامی بیان شده است. و در فصل آخر تفاوت و شباهت‌های دیدگاه‌های ادبیات تعلیمی در شعر ناصر خسرو و پروین اعتصامی به طور مفصل ذکر شده است. در بخش آخر به خاطر این که شباهت‌های بین دو شاعر، چه در مضامین و چه در شکل و صورت، بیشتر بوده است؛ غالباً از همین موضوعات مشابه سخن به میان آمده است.

به طور کلی هر دو شاعر در بطن جامعه‌ای پر از فساد و ظلم زندگی کرده‌اند؛ و شعر را وسیله‌ای قرار دادند، تا انسان‌ها را به سوی سعادت و بیداری وجدان فرا بخوانند. به عبارتی دیگر، انسان‌ها را به سوی انجام فضایل اخلاقی ترغیب و از انجام رذایل اخلاقی تحذیر کرده‌اند.

واژگان کلیدی: ناصر خسرو، پروین اعتصامی، ادبیات تعلیمی و مقایسه

مقدمه

هدف از انتخاب این موضوع، مضاف بر علاقه‌ی وافر بنده به ادبیات تعلیمی علی‌الخصوص در حوزه‌ی تعلیمات اخلاقی، دینی و حکمی، ضرورت داشتن این تحقیق و پژوهش می‌باشد؛ بخاطر اینکه در مورد مقایسه‌ی بین ناصر خسرو و پروین اعتصامی از دیدگاه ادبیات تعلیمی هیچ تحقیق و پژوهشی صورت نگرفته است.

در ادبیات فارسی به مقایسه‌ی دو اثر، که با مشخص کردن اشتراکات و افتراقات آن دو اثر صورت می‌گیرد، ادبیات تطبیقی گفته می‌شود.

ادبیات تطبیقی دلالت و مفهومی تاریخی دارد، و موضوع تحقیق در این علم عبارت از: پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف، یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال است. ادبیات تطبیقی به بررسی ساخت‌های هنری هر اثر، و یافتن افکار جزئی در ایجاد یک اثر ادبی می‌پردازد.

(غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۲)

دیوان اشعار ناصر خسرو و دیوان اشعار پروین اعتصامی جزو آثار مهم ادبیات تعلیمی هستند. شباهت‌های این دو اثر به مراتب بیشتر از تفاوت‌هایشان است. برای نمونه یکی از تفاوت‌های مهم و برجسته‌ی بین دو اثر تعلیمی، نحوه‌ی لحن و زبان دو شاعر است. ناصر خسرو با زبان تند و خشن به همراه الفاظ کهنه و قدیمی و زمخت در سبک خراسانی شعر می‌سراید؛ ولی پروین اعتصامی با زبان خیلی نرم، آرام، روان و ساده در دوره‌ی مشروطه شعر می‌سراید.

در این رساله اشتراکات و افتراقات اشعار ناصر خسرو به عنوان شاعر کلاسیک با اشعار پروین اعتصامی به عنوان شاعر دوره مشروطه از دیدگاه ادبیات تعلیمی بررسی شده است.

این رساله از سه فصل تشکیل شده است. فصل اول درباره کلیات، که شامل تعاریف و توصیف ادب، ادبیات، ادبیات تعلیمی، سابقه ادبیات تعلیمی، انواع ادبیات تعلیمی و سیر ادبیات تعلیمی است، می‌باشد. در این فصل به این نتیجه رسیدیم؛ که ادبیات تعلیمی در همه‌ی دوره‌های ادب فارسی به عنوان یکی از شاخه‌های مهم ادبیات کاربرد داشته است.

فصل دوم، از چهار بخش تشکیل یافته است؛ در بخش اول به زندگی و آثار و ویژگی‌های شعرای ناصر خسرو پرداخته شده است. در بخش دوم این فصل به زندگی و آثار و ویژگی‌های شعر پروین اشاره شده است. و در بخش سوم، بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره‌ی ناصر خسرو و پروین اعتصامی مورد تحقیق قرار گرفته است. هر دو شاعر از لحاظ سیاسی و اجتماعی وضعیتی خیلی مشابهی نسبت به همدیگر داشته‌اند. هر دو شاعر در جامعه‌ی فاسد، اشعار سیاسی و انتقادی و اجتماعی خود را سروده‌اند. منتهی تفاوتشان در این است؛ که

ناصر خسرو بخاطر جو مناسب سیاسی و اجتماعی و بی باکی و شجاعت خود، اشعار سیاسی و انتقادی خود را به صراحت و آشکارا گفته است. ولی پروین اعتصامی بخاطر جو بسیار نامناسب سیاسی و اجتماعی، و خصلت زنانگی اش اشعار سیاسی و اجتماعی خود را با کنایه و تعریض و گاه آشکار بیان کرده است. در بخش چهارم این فصل به تأثیرپذیری پروین اعتصامی از شیوه و سبک ناصر خسرو در محتوا و قالب شعری اشاره شده است. پروین اعتصامی به شدت تحت تأثیر سبک خراسانی علی الخصوص ناصر خسرو بوده است.

فصل سوم از دو بخش تشکیل یافته است. بخش اول در موضوع بررسی خیال در شعر ناصر خسرو و پروین اعتصامی است؛ در شعر ناصر خسرو بخاطر کثرت مفاهیم از جمله قیاسات و ادله‌ی منطقی و استنتاج‌های عقلی و دینی عنصر خیال در بادی نظر پوشیده می‌نماید؛ در حالی که در شعر ناصر خسرو عنصر خیال، در بلندترین نقطه، در اوج قرار دارد. همچنین در این بخش به بررسی شکل و صورت و زبان شعری ناصر خسرو و پروین اعتصامی پرداخته شده است. در این بخش عاطفه در شعر دو شاعر مورد پژوهش قرار گرفته است؛ که نتیجه‌ی حاصل این بحث از این است؛ که عشق و احساس و عاطفه، جز عواطف دینی، در شعر ناصر خسرو وجود ندارد. ولی در شعر پروین یکی از ویژگی‌های مهم و برجسته، وجود احساس و عاطفه عمیق است. و در آخر محور و اوزان در شعر ناصر خسرو و پروین اعتصامی مورد مقایسه قرار گرفته است؛ که اشتراکاتشان بیشتر از تفاوتشان می‌باشد.

در بخش دوم از فصل سوم، مضامین مشترک بین اشعار ناصر خسرو و پروین اعتصامی مورد پژوهش قرار گرفته است. مضامینی از جمله خردگرایی، توصیف علم و آزادگی، یاد مرگ، ارج جان و بی قدری تن و ... که در شعر هر دو شاعر به وفور دیده می‌شود. دین باوری و تأثیرپذیری ناصر خسرو و پروین اعتصامی از قرآن و حدیث یکی دیگر از مباحث این بخش است. همچنین در این بخش اندرز و حکمت و دنیا نكوهی در شعر دو شاعر مورد بررسی قرار گرفته است. و سرانجام دیدگاه‌های متفاوت ناصر خسرو و پروین اعتصامی درباره‌ی قضا و قدر گفته شده است؛ که در این موضوع ناصر خسرو معتقد به "لا جبر ولا تفویض، بل امر بین الامرین" است. و دلایل متعددی می‌آورد؛ که جبر مطلق در کار نیست. ولی پروین اعتصامی عقیده‌ی مطلق و قطعی به قضا و قدر و سرنوشت دارد. و جزو شاعران جبرگرا است. بخش سوم از فصل سوم به پیشنهادات و نتیجه‌گیری و منابع ختم می‌شود.

تعریف مساله و بیان اصلی تحقیق

بسیاری از متون ادبی زمینه‌ی خوبی برای پژوهش و تحقیق مضامین ادب تعلیمی به شمار می‌رود؛ چه ادبیات تعلیمی یکی از عمده‌ترین و مهمترین مضامین و پایه‌های برافراشته و محکم ادبیات فارسی است. اشعار ناصر خسرو و پروین اعتصامی جزو ادبیات تعلیمی می‌باشد. در این تحقیق

هم به بررسی مضامین پند و اندرز، ظلم ستیزی، عدالت خواهی، ترویج آزادگی، طلب علم، بی اعتباری دنیا، تاثیر پذیری از دین، خردگرایی، خدانشناسی، یاد مرگ و ... به همراه بیان دیدگاه‌های متفاوت و متشابه در آن زمینه انجام شده است. همچنین ارائه‌ی نوع نموده‌ها و جلوه‌های گوناگون ادبیات تعلیمی به همراه نحوه‌ی لحن و زبان دو شاعر از کار این تحقیق می‌باشد.

سابقه و ضرورت انجام تحقیق

درباره‌ی شرح و تفسیر اشعار ناصر خسرو و پروین اعتصامی کتاب‌ها و مقالات مختلفی به رشته تحریر درآمده است. همچنین نقدهای زیادی درباره‌ی شخصیت و مضامین و محتوا و شکل و صورت و زبان دو شاعر صورت گرفته است؛ اما درباره‌ی موضوع مقایسه‌ی بین ناصر خسرو و پروین اعتصامی هیچ گونه اثر مستقلی نوشته نشده است. در این رساله با بررسی و تجزیه و تحلیل اشتراکات و افتراقات دو شاعر مطالب تازه‌ای به خوانندگان ارائه داده شده است.

۱-۳ فرضیه‌ها

- ۱- ناصر خسرو و پروین اعتصامی هر دو از شاعران بزرگ در حوزه‌ی ادب تعلیمی هستند.
- ۲- ناصر خسرو و پروین اعتصامی هر دو در جامعه‌ای پر از ظلم و فساد زندگی کرده‌اند.
- ۳- ناصر خسرو غالباً منتقد دینی است؛ ولی پروین اعتصامی منتقد اجتماعی است.
- ۴- اشتراکات مضامین و مطالب بین دو شاعر بسیار است.
- ۵- پروین اعتصامی به شدت تحت تاثیر ناصر خسرو بوده است.
- ۶- لحن و بیان و زبان ناصر خسرو تند و زمخت و درشت است؛ ولی لحن و زبان و بیان پروین اعتصامی بسیار نرم و روان و آرام است.

۱-۴ هدف

هر پژوهشی در پی این است؛ که نکات ناگفته و پوشیده و بررسی نشده را که در تحقیق‌های دیگر صورت نگرفته است، یافته و آن را به صورت آشکار و واضح تجزیه و تحلیل کند. هدف من از این تحقیق این بوده است؛ که اشتراکات و افتراقات بین شعر ناصر خسرو و پروین اعتصامی بیان شود.

۱-۵ جنبه‌ی جدید بودن و نوآوری طرح در چیست.

در مورد نقد و شرح ناصر خسرو و پروین اعتصامی مقالات و کتاب‌های گوناگونی نوشته شده است، اما در این رساله به بررسی مقایسه‌ای بین شعر ناصر خسرو و پروین اعتصامی پرداخته شده است؛ که تا به حال اثری در این زمینه پدید نیامده است.

فصل اول: کلیات

ادب چیست؟

کلمه‌ی ” ادب از زبان پهلوی وارد زبان عربی شده است. اصل این لغت در زبان سومری دوب Dub به معنی لوحه و خطه بوده و از طریق زبان آرامی به زبان فارسی باستان در آمده است. این واژه در کتیبه‌های هخامنشی به صورت دیپی آمده و در زبان پهلوی به صورت دیپیره تطور یافته است. واژه‌ی دبیر و دبیا ریشه‌ی نوشتن و دیوان همه از همین ریشه است. واژه‌ی ادب در آثار اسلامی به معنی ورزیده شدن در کاری و فراگرفتن رسم و آیین نیکو بوده است. “ (آصفی، بیتا: ۱۰)

نزدیک به نظریه‌ی فوق، نظر رستگار فسایی است؛ کلمه‌ی ” ادب از واژه‌ی پهلوی Dip به معنی نوشتن گرفته شده؛ و بازمانده‌ی آن هنوز در کلمات دبستان و دبیر موجود است، اما امروزه معمولاً لفظ ادبیات که صفت نسبی‌جانشین اسم و جمع ادبیه است؛ بجای ادب بکار می‌رود. و مراد از آن آداب یا علوم یا فنون ادبیه می‌باشد. “ (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۱۵)

در آغاز دوره‌ی اسلامی و دوره‌های بعد، ادب ” فرهنگی بوده است؛ مقابل علم یعنی مقابل فرهنگ دینی که مجموعاً علم خوانده می‌شده است. و بدین طریق ادب سبب تشخیص و تعیین می‌بوده است. چنان که احاطه بر لغت، بر شعر، بر انساب و ایام عرب در عهد اموی موجب می‌شده است؛ که یک عرب بر سایر اقران – مخصوصاً در مجالس خلفا برتری داشته باشد. بدین گونه در عهدی که روح بداوت مزیتی به شمار می‌آمده است. ادب قوم عبارت بوده است، از حداکثر آشنایی با آن. اما در عهد عباسی از همان اول که غلبه ایرانگیری روح عربیت را به سوی شهرنشینی و فرهنگ شهرنشینان رانده است. میزان و معیار ادب هم تدریجاً تفاوت یافته است. از اینجاست که ادب عبارت شده از ظرافت و نازک طبعی و این ذوق ظرافت حتی در شعر هم انعکاس یافته است. در مقابل سنت بداوت عربی ایده آل انسانی که در ادب این دوره تمام ادب کلاسیک مسلمین منعکس شده است، عبارتست از همین ظرافت، ظرافت در لباس و در شراب و صحبت و حتی ظرافت در عشق – عشق افلاطونی که نوعی از آن را الحب العذری خوانده‌اند. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۳۷-۳۶)

در لغت‌نامه‌ی دهخدا در معنی ادب آمده است: فرهنگ، پرهیخت، دانش، هنر، حسن معاشرت، چم و خم، حسن محضر، طور پسندیده، اخلاق حسنه، فضیلت، مردمی، آرم، حرمت، پاس، آئین، آرایش، راه و رسم، زیرکی، تادیب، تنبیه، نگاهداشتن خود از نکوهیده‌های کرداری و رفتاری، اندازه و حد هر چیز نگه‌داشتن، مهمان کردن. (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱۳۱۳)

آنچه درباره‌ی معنی ادب گفته شد. در کل همان اعمال خوب انسانی می‌شود؛ که انجام دادن آن مورد توصیه‌ی انبیای الهی، ائمه معصومین، اولیای الهی و بزرگان علم و ادب قرار گرفته است.

در اصطلاح معنی ادب عبارتست، از مجموعه آثار مکتوبی که بلندترین و بهترین افکار و خیال‌ها را در عالی‌ترین و بهترین صورت‌ها تعبیر کرده باشد. (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۲۲)

با تعریف‌های فوق‌الذکر می‌توان گفت: که واژه‌ی ادب همان ادبیات، شعر و نثر می‌شود؛ که سال‌ها تا به امروز تعبیر ادبا، علما، بزرگان و اهل علم و ادب بوده است. چنان که ”در نظر یونانی‌ها آن مفهومی که امروزه از ادب داریم. فقط شامل شعر بوده است. و اعراب هم از لفظ ادیب کسی را می‌فهمیدند؛ که کارش انشاد، نقل و روایت شعر بوده است.“ (همان: ۲۳)

در دوره‌های بعد هر چقدر زمان گذشته، بالطبع به اقتضای موقعیت‌های زمانی مختلف هنرها و فنونی دیگر وارد عرصه علوم شده و محدودیت ادب به شعر را خارج کرده است. و ادب مفهوم وسیع‌تر و جامع‌تری به خود گرفته است. و ”شامل علوم لغت، صرف، نحو، معانی، بیان، عروض، قافیه، قوانین خط، قوانین قرائت و تاریخ“ شده است. (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۱۵)

تعاریفات گوناگون و مجمل لغت نویسان دوره‌ی اسلامی هم، نزدیک تعاریف فوق‌الذکر درباره‌ی واژه‌ی ادب می‌باشد. برای مثال ”میرزا محمد علی شیرازی صاحب معیار اللغه می‌گوید: که ادب، هر ریاضت محموده‌ای است؛ که انسان را به فضیلتی می‌آراید. و صفتی نیک در وی پدید می‌آورد. و نویسندگی جواهر الادب می‌نویسد: ادب عبارتست، از شناسایی آنچه به وسیله‌ی آن احتراز از خطا میسر می‌شود.“ (همان: ۱۶)

در پایان گریزی می‌زنیم؛ به نقطه نظر استاد زرین کوب درباره‌ی ادب که ایشان از گونه‌ی دیگر ریشه‌ی آن را بررسی کرده‌اند. زرین کوب معنی ادب را دعوت و سرور و تصور اشرافی و تجملی می‌داند. ولی با بعضی از معانی کلمات ادب که در بالا ذکر شد؛ همخوانی دارد. و آن‌ها را به گونه‌ای دیگر با معنی که درباره‌ی ادب مد نظرش است؛ مربوط ساخته است. ”ادب در هر صورت متضمن نوعی تصور اشرافی و تفننی است. حتی خود کلمه - ریشه اش - شاید از یک تصور اشرافی و تجملی خالی نباشد. در واقع ریشه‌ی آن را از ادب گرفته‌اند. که ماده از آن است، یعنی دعوت سرور و این نکته حاکی است، از وجود مفهوم تجمل در ریشه‌ی آن. قول کسانی که پنداشته‌اند؛ اصل آن از ریشه‌ی آن داب (= سیره و رسم) اخذ شده است. و در واقع لفظ ادب را به صورت یک مفرد فرضی از هیات آداب - جمع داب ساخته‌اند؛ مقبول به نظر نمی‌رسد. مرادف قدیم پهلوی و فارسی آن همانگونه که بعضی محققان ادعا کرده‌اند. آیین است؛ که از معنی تجمل و زینت خالی نیست. و قدما هم در موارد بسیاری همین لفظ را برای ادب بکار برده‌اند. کلمه‌ی فرهنگ نیز که به قولی مرادف فارسی آن است، حاکی است؛ از نوعی تهذیب اشرافی و این همه نشان می‌دهد؛ که در هر حال یک نوع ذوق تجملی است. و اگر دائم به تجمل گرایش داشته باشد؛ عجب نیست.“ (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۳۶-۳۵)

در معنای امروزی ادب، دکتر احمد رنجبر چنین نتیجه‌گیری می‌کند؛ که ” ادب در زبان فارسی دارای دو مفهوم کلی و وسیع است؛ که از آن‌ها مفهوم عام ادب و دیگری مفهوم خاص آن است. ادب در معنای عام خویش با کلمه‌ی فرهنگ و مفهومی که در زبان‌های اروپایی Culture خوانده می‌شود؛ مترادف است. به طور کلی ادب به معنای عام (یا فرهنگ) هر قوم عبارت از مجموعه میراث‌های معنوی و آثار و نتایج بازمانده از فعالیت ذوق و اندیشه‌ی آن قوم است. بدین اعتبار گنبد مسجد شیخ لطف الله و سرستون‌های تخت جمشید و قالی‌های گران بهاو کهنسال ایرانی جز فرهنگ ایران به معنی عام در می‌آید. اما ادب در معنای خاص شامل هنرها می‌شود، ممکن است؛ این هنر شعر، نثر، نمایشنامه و ... باشد. که در معنی شعر و نثر، ادب عبارت می‌شود. از خلق، ابداع و ایجاد زیبایی و هماهنگی با مددگرفتن از الفاظ و کلمات و معانی آنها که هم شکل ظاهری و هم لطف معنی مد نظر است. امروزه تقریباً ادب تمام ملت‌ها و اقوام دارای سه رشته‌ی شعر، نثر و نمایش است. و نقد ادبی و بحث در موضوعهای گوناگون ادب به معنی خاص و امثال آن از شاخه‌های فرعی ادب به شمار می‌آید. “

(رنجبر، ۱۳۵۳: ۶۰-۴۹)

در یک جمع بندی و نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت: ادب در ادبیات فارسی مجموعه فضایل اخلاقی و کردارهای زیبا است که انسان می‌تواند؛ با تلاش آن را به دست بیاورد. و در نتیجه‌ی آن، در زندگی به سعادت دنیوی و اخروی برسد.

ادبیات چیست؟

ادبیات نوعی هنر است؛ که شاعر و نویسنده با استفاده از چینش کلمات ادبی به همراه امتزاج احساسات و تخیلات، آثار هنری را به وجود می‌آورد، که در این آثار هنری، تلاش شاعر و نویسنده در این است؛ که زبده‌ی افکار و نگرش عمیق خود را با بهترین سبک و الفاظ بیان کند، تا در اذهان مردم قرار بگیرد. و مطلوب سلاقی مختلف مردم شود. این آثار همان است که مردم در طول تاریخ از خواندن آن لذت برده‌اند. و با آن زندگی کرده اند. و خود بخود این متون ادبی ماندگار شده اند.

ادبیات از جنبه‌های گوناگونی تعریف شده است. رزمجو می‌نویسد: ” ادبیات جمع ادبیه (منسوب به ادب) است. و دانش‌های متعلق به ادب یا علوم ادبی و آثار ادبی را شامل می‌شود. از نظرگاه دانش زیباشناسی (Esthetique) تعریف ادبیات: هنر بیان نیات به وسیله کلمات است و این معنی تقریباً معادل مفهومی است؛ که از واژه‌ی (Literature) در زبان فرانسه استنباط می‌شود.“ (رزم جو، ۱۳۷۰: ۱۰)

استاد عبدالحسین زرین کوب به گونه‌ای ساده‌تر می‌نویسد ” ادبیات عبارتست از آن گونه سخنانی که از حد سخنان عادی برتر و والاتر بوده است. و مردم آن سخنان را در خور ضبط و نقل دانسته‌اند. و از خواندن و شنیدن آنها دگرگونه گشته‌اند. و احساس غم و شادی یا الم و لذت کرده‌اند.“ (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۵)

شفیعی کدکنی کوتاهترین تعریف را درباره ادبیات ارائه می‌دهد: ” ادبیات حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد. “ (کریستف بالایی، ۱۳۷۶ : ۱۰۳-۹۷)

ادبیات زبان و گفتار مخیل است. و وسیله ای است؛ برای بیان کردن احساسات و عواطف و به عبارتی دیگر، به قلم آوردن دریافت‌های ذهنی و خیالی به زبان ادبی است. و در حالت کلی ادبیات را نمی‌توان محدود کرد. ” ادبیات همان است: که زندگی است. و زندگی همان است؛ که می‌شود. و آنچه این زندگی را در شدن چنان تصویر کند، که انسان آن را بشناسد. و باور کند. و آن را در خود، در تصویر خود، زندگی کند. ادبیات است. هیچکس نمی‌تواند بگوید که ادبیات چه باشد، اما هر کس می‌تواند؛ دریابد که ادبیات باید چگونه باشد.“ (کیانوش، ۱۳۵۴ : ۱۴)

ادبیات، هنرستان اخلاقیات و در عین حال دارای شگفت‌ترین دیدگاه‌ها و نکته باریک‌های دل آگاهان و وجدان‌های بیدار و اهل دل است. و به عبارتی حافظانه، هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست؛ پس ” ادبیات نقشی از دریافت انسان است؛ که درنگ کرده و نظاره می‌کند ، نظاره درون و برون، سیری در نفس و نفس‌ها، سیری در افق و افق‌ها.“ (همان: ۱۱)

ادبیات، افزاینده و پرورش دهنده‌ی شوق و ذوق و قوای فکری و روحی و احساسات انسانی است. ادبیات در حالت کلی سرمایه‌ی زندگانی بشری است. و رشد و هدایت افکار و اذهان به طرف مقصد درست است.

ماریوبارگاس یوسا بعد از بحث درباره‌ی اینکه اهمیت ادبیات در زندگی انسان‌ها ناشناخته مانده است. و با تاسف از اینکه مردم مطالعه‌ی ادبیات را فعالیتی غیرضروری می‌دانند؛ یاد می‌کند. او ادبیات را پناهگاه انسان‌ها معرفی می‌کند. و دوا‌ی درد بشری را در ادبیات می‌داند. و برای بهبود بیماران روحی و خلاص شدن از صفات ذمیمه نفسانی، ادبیات را تجویز می‌کند. چه او ادبیات را مایه‌ی آرام بخشی روحیات عصیانگر می‌داند. او می‌گوید: باید انسان‌ها با ادبیات زندگی کنند. و ادبیات در تمام مراحل زندگی‌شان جریان داشته باشد. تاثیر ادبیات در پیشرفت جامعه و انسان در خور ذکر است. برای پی بردن به این موضوع مقایسه‌ی جامعه‌ای که ادبیات مکتوب نداشته است. با جامعه‌ای مثل ایران که پر از ادبیات غنی دیرینه و ارزشمند است، آینه‌ای فراروی خواننده و مخاطب می‌شود؛ تا ارزش ادبیات مبرهن و محسوس شود. (یوسا ماریوبارگاس، ۱۳۸۴ : ۱۷،۲۳ : ۹)

دیگران هم از پژوهشگران و محققان با مطلب فوق‌الذکر هم عقیده‌اند. برای مثال الکسی تولستوی به طور خلاصه نوشته است: ” مقصد نهایی ادبیات به طور کامل خوشبختی همه‌ی انسان‌ها است. و ادبیات یکی از ستون‌های اصلی زندگی امروز ماست.“ (تولستوی الکسی، ۱۳۷۸ : ۲۸-۲۷)

درباره معنای امروزی ادبیات دکتر آصفی می‌نویسد: ” امروزه ادبیات به مجموعه‌ی آثار مکتوبی اطلاق می‌شود؛ که ویژگی‌های زیر در آن‌ها وجود داشته باشد.

- ۱- بیان یک حالت یا موقعیت، از قبیل شادی، غم، توهم، هیجان، عروسی و مانند آنها به وسیله‌ی کلمات.
- ۲- نوآوری یا ابداع، یعنی بیان یک حالت یا موقعیت به صورتی که بیش از آن اظهار نشده باشد. خواه به وسیله نوآوری در موضوع یا نوآوری در بیان آن.
- ۳- قالب‌ناپذیری یعنی پیروی نکردن از قانون علیت، عدم امکان تعمیم یک مورد به موارد دیگر و پیش بینی نتایج آتی. “ (آصفی، بیتا: ۳)

ادبیات باعث خستگی ناپذیری و تنوع در زندگی انسان‌هاست. چه ادبیات تجارب مهم چندین ساله‌ی بشری است؛ که در طول تاریخ از گذشتگان به آیندگان به ارث می‌رسد. چنان که استاد زرین کوب می‌نویسد: ” ادبیات عبارت است: از تمام ذخائر و موارث ذوقی و فکری اقوام و امم عالم که مردم در ضبط و نقل و نشر آنها اهتمام کرده‌اند. و آن آثار رادر واقع لایق و در خور این مایه سعی و اهتمام خویش شناخته‌اند.“

(زرین کوب، ۱۳۷۱ : ۲۵)

بعضی نویسندگان و ادب شناسان بر این عقیده‌اند؛ که آن چنان که شاید و باید تعریف جامع و مانعی از ادبیات نمی‌توان داد. چه حقیقت، ماهیت و جوهر ادبیات بر ادب شناسان پوشیده است؛ ویلیام جی گریس در این باره می‌گوید: ” ادبیات مفهومی است؛ که هر صاحب نظری آن را به گونه‌ای با جهان بینی اجتماعی، علمی و مذهبی خویش تعبیر و تفسیر می‌نماید. و چه بسا که چهره‌ای از این پدیده را برگزیند. و آن را به جای کل بینگارد. “ (وليام جی اگریس، ۱۳۸۸ : ۳)

ادبیات در هر دوره و قرنی رسالتی برعهده داشته است. یعنی اشکال و الگوهایی که ادبیات به خود می‌گیرد؛ از فرهنگ معمول و جاری هر دوره است. برای مثال گاه مسئولیت تبلیغ سیاسی از طرف حکومت‌ها بر مردم بوده است. و گاه بالعکس همین تبلیغ سیاسی و اجتماعی از طرف گروهی خاص (شعرا و نویسندگان) به مردم ارائه می‌شد. تا با تحول افکار مردم فساد جامعه و حکومت را اصلاح بخشند. برای مثال در دوره‌ی مشروطه شاعران سیاسی و اجتماعی چون میرزاده‌ی عشقی، فرخی یزدی و علامه دهخدا با نوشتن شعرها و نثرهای اجتماعی و سیاسی آگاهی مردم را افزایش دادند؛ و باعث تحول افکار سیاسی جامعه شدند.

تزو تان هم بعد از بحث در این‌که نمی‌توان برای ادبیات تعریف خاصی قائل شد. و برای تمامی زمان‌ها نمی‌توان کلمه‌ی ادبیات را تعمیم داد. و محدود کرد. می‌نویسد: نخستین تعریف ادبیات بر دو خصلت استوار است. هنر در مفهوم عام کلام، نوعی تقلید است. و این تقلید بسته به ماده‌ی اولیه‌ای که استفاده می‌شود؛ متفاوت

است. ادبیات یعنی تقلید به واسطه زبان است. (تروتان تودوروف، ۱۳۸۷: ۱۳) وی بعداً از تعریف خویش راضی نبوده و ”دومین تعریف جامع ادبیات را تکیه داشتن بر زیبایی می‌داند؛ که در اینجا، پسندیده واقع شدن بر آموختن ارجح است.“ (همان: ۱۷)

رنه ولک تعریف ساده، مختصر، جامع و مانعی در مورد ادبیات دارد: ”ساده ترین راه حل این است؛ که مشخص کنیم. ادبیات از زبان استفاده‌ای ویژه دارد؛ که شامل استفاده از زبان‌های ادبی، روزمره و علمی است.“

(همان: ۲۱)

شاخه‌های انواع ادبی

آثار ادبی بر طبق محتوا و قالب فکری به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- حماسی

۲- غنایی

۳- نمایشی

۴- تعلیمی

در حالت کلی ادبیات تعلیمی در زمینه‌های بسیاری نوشته شده است. ولی آن شاخه‌ی مهم، شامل اخلاقیات، مسائل حکمی، پند، سیاسی، اجتماعی، انتقادی، مذهبی، فلسفی، علمی و آموزش فنون و هنر می‌باشد. حسین رزمجو در این باره می‌نویسد: ”به طور کلی دو نوع شعر تعلیمی در ادبیات ملل دیده می‌شود: نوعی که موضوع آن خیر و نیکی است. و نوعی که موضوع آن حقیقت زیبایی و معنوی.“ (رزمجو، ۱۳۷۰: ۷۷)

در ادبیات فارسی، اغلب شاعران مذهبی و عارف و صوفی مسلک پدید آورنده‌ی ادبیات ارشادی و اخلاقی بوده‌اند. اشعار شاعرانی چون ناصر خسرو، خاقانی، نظامی، سنایی، عطار، مولانا، عراقی، سعدی، شاه نعمت‌الله ولی و بعضی اشعار حافظ مثل غزل زیر، همه در ردیف و جزو شاخه‌ی ادبیات ارشادی و اخلاقی بوده است:

ای نورچشم من سخنی هست گوش کن	چون ساغرت پراست بنوشان و نوش کن
در راه عشق و سوسه اهرمن بسیست	پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
برگ نوا تبه شد و ساز طرب نماند	ای چنگ ناله برکش وای دف خروش کن
تسبیح و خرقه لذت هستی نبخشدت	همت در این طلب از می فروش کن

پیران سخن ز تجربه گویند گفتمت هان ای پسر که پیرشوی پند گوش کن (ب-۵، ۱-غ ۳۹۸)

نوعی از ادبیات تعلیمی هست؛ که جنبه تخیلی دارد. در بخش ادبیات سیاسی و انتقادی که شاخه‌ای از ادبیات تعلیمی است. سعدی و حافظ و عبید زاکانی سردمداران این نوع شعر هستند.

یکی دیگر از عمده‌ترین و مهمترین بخش و شاخه‌ی ادبیات تعلیمی که شیوع آن بیشتر در دوره‌ی معاصر ایجاد شده است. ادبیات سیاسی و اجتماعی است؛ که از دوره‌ی قاجار و مشروطه تا دوره‌ی معاصر شاعرانی چون فرخی یزدی، میرزاده‌ی عشقی، اشرف الدین حسینی (نسیم شمال)، بهار، پروین اعتصامی، جمالزاده، دهخدا، نیما یوشیج، اخوان ثالث و فروغ فرخزاد در این زمینه قلم فرسایی کرده‌اند. گونه‌ای دیگر از ادبیات تعلیمی، اشعار غنایی تعلیمی هستند. آن دسته از آثار تعلیمی که جنبه غنایی دارند. و شعرشان با شور و احساس شاعرانه نسبت به مسائل اخلاقی، تعلیمی، اجتماعی، عرفانی و مذهبی همراه است. نظیر بوستان سعدی و دیوان شمس و بهار و ناصر خسرو که در مقابل ادبیات تعلیمی صرف و خالی از شور و احساس مثل جام جم اوحدی و گلشن راز از شیخ محمود شبستری قرار می‌گیرند. (فرشید و رود، ۱۳۶۳: ۷۵)

شاخه‌ای دیگر از ادبیات تعلیمی "اشعار و نوشته‌هایی را در برمی‌گیرند؛ که به آموزش فنون و هنرها اختصاص دارند. از نمونه‌هایی این گونه اشعار می‌توان خزانیه‌ی منوچهری که درباره‌ی مراحل و آداب مختلف شراب‌گیری از انگور است. و دانشنامه‌ی میسری راجع به داورشناسی و طب است." (داد، ۱۳۷۵: ۲۰ - ۲) یعنی "مساله‌ای را که می‌خواهد تعلیم دهد. به صورت داستانی یا نمایشی در آورد؛ تا جاذبه بیشتری یابد. و از این شیوه مخصوصا در کتاب‌های کودکان استفاده می‌کنند." (شمسیا، ۱۳۷۹: ۲۵۶)

یکی دیگر از شاخه‌های ادبیات تعلیمی، ادب تبلیغاتی است، که "در مورد آثاری به کار برده می‌شود؛ که باعث شود؛ خواننده در خصوص مسائل اخلاقی یا سیاسی، نظری خاص پیدا کند" (همان: ۲۵۶)

ادبیات تعلیمی همیشه تحت تاثیر زمان‌ها و دوره‌ها بوده است. یعنی با تحول افکار و زندگی مردم هر دوره، ادبیات تعلیمی شکل خاصی به خود گرفته است. به عبارتی دیگر ادبیات تعلیمی نشانگر و نماینده‌ی و آینه‌ی تمام نمای تاریخ و فرهنگ دوره‌ها بوده است. شکل‌گیری الگوهای ادبی همیشه تحت تاثیر زمان‌ها بوده است. "از قرن هجدهم به بعد پایه‌ی انواع ادبی و اساس طبقه بندی‌های قدیم تحت تاثیر تحولات اجتماعی و ادبی جدید متزلزل شد. و مسائل تازه‌ای در ادبیات مطرح گردید، که بیش از آن سابقه نداشت."

(فرشید و رود، ۱۳۶۳: ۷۷)

نوعی دیگر از ادبیات تعلیمی که در ایران در دوره‌ی معاصر معمول شد. و از جنبه‌ی شاعرانه خالی است. و صرفاً برای اهدافی سروده می‌شود. ادبیات "پرخاشگر است؛ که شاعرانی چون بهار، دهخدا، ادیب الممالک، عشقی و اشرف الدین حسینی (نسیم شمال) پرچمدار آن بوده‌اند، انبان شعر را به سوی تعهد و امور اجتماعی فرا می‌خوانند. و با آن به ستیز با نظام‌های خاص اجتماعی برمی‌خیزند. و به ستایش از آزادی و استقلال و آزادی خواهی و نکوهش استعمار و استبداد و ستمگری برمی‌خیزند." (رستگار فسایی، ۱۳۷۲: ۴۰۹)

ادبیات پرخاشگر در ایران سابقه‌ی آن چنانی نداشته است. مگر در آثار شاعران معدودی چون ناصر خسرو که با ادب اعتراض آمیخته است. این نوع ادبیات تعلیمی در دوره‌ی مشروطه به خاطر فضا و جو نامناسب سیاسی و اجتماعی جامعه پا به عرصه‌ی رشد گذاشت. و فصل نوینی در ادبیات ما گشوده شد. و شعر فارسی را از قرن‌ها رکود و تحجر خارج کرده و به آن تحرک و توان تازه‌ای بخشید. بخصوص شاخه‌ی طنزآمیز و فکاهی آن که پر از نوآوری‌ها و زیبایی‌ها و افکار انسانی است. در این باره در غرب آثار ولتر، ویکتور هوگو، ماکسیم گورکی، مایاکوفسکی و پل سارتر جزو این دسته از ادبیات تعلیمی (ادبیات پرخاشگر) هستند. در ادامه خسرو فرشیدورد سه نوع دیگر از شاخه‌های ادبیات تعلیمی را نام می‌برد. از آن جمله ادبیات متعهد است؛ که در ستایش آزادی و استقلال و نکوهش استبداد گفته می‌شود. و دوره‌ی ادبیات روانی است؛ که تحت تاثیر روانشناسی جدید پا به عرصه‌ی ادبیات تعلیمی گشوده و به تجزیه و تحلیل روان و رفتار آدمی می‌پردازد. قسم آخر ادبیات کودکان که در گذشته گسترش نداشته چه در گذشته برای کودکان اهمیت و ارزش تعلیم و تربیت قائل نبوده‌اند. ولی در سه قرن پیش فلاسفه‌ای مانند روسو به اهمیت کودک و تربیت آن پی بردند. و در قرن نوزدهم و بیستم این توجه بیشتر شده تا به آنجا که ادبیات خاصی برای کودکان به وجود آوردند. در کشور ما هم اخیراً جنبشی بین شاعران و نویسندگان به وجود آمده است. و نتیجه‌ی آن این بوده است، که اشعار و داستان‌های بسیاری برای کودکان ایرانی سروده یا ترجمه شده است. (فرشید ورد، ۱۳۶۳: ۹۲، ۹۱، ۷۸، ۷۷)

ادبیات تعلیمی

همانطور که از اسم آن پیداست، تعلیم مصدر باب تفعیل عربی است. به معنای آموختن و در اصطلاح، جزو مهم‌ترین و قدیمی‌ترین انواع ادبی است. شعر تعلیمی یکی از گسترده‌ترین و دامنه‌ترین اقسام شعر در ادبیات فارسی می‌باشد. شعر تعلیمی شعری است؛ که قصد گوینده و سراینده‌ی آن تعلیم و آموزش و ارتباط عمیق با اندیشه جهت بیان درون مایه‌های مورد نظر تفکرات خود است. که به دو معنای عام و خاص کاربرد دارد:

ادبیات تعلیمی در معنای عام

ادبیات تعلیمی در معنای عام به آثار منظوم و منثور اطلاق می‌شود؛ که شامل مضامین دینی، مذهبی، اخلاقی، حکمی، فلسفی، سیاسی، اجتماعی، انتقادی و پند و اندرز و حکمت باشد، که در این مضامین و موضوعات غالباً کوشش بر این است؛ که با القای تعلیمات متنوع به همراه لطایف الحیل، فرهنگ صحیح زندگی کردن را آموزش بدهند، تا مدینه‌ی فاضله‌ای را ایجاد کنند؛ و گسترش دهند.

ادبیات تعلیمی در معنای خاص

آموختن قوانین و تعلیم یک فن که اکثراً برای راحت یاد گرفتن خوانندگان به صورت نظم، موزون و آهنگین بوده است. در ادبیات فارسی، نصاب الصبیان ابونصر فراهی در لغت و عروض نمونه‌ای از آن است.

در فرهنگ نامه‌ی ادبی فارسی آمده است، ادبیات تعلیمی: " ادبیات آموزشی / ادبیات آموزنده / ادبیات پند آموز / ادبیات عبرت آموز / ادبیات ارشادی ، معادل اصطلاح انگلیسی Didactic- literature تمامی نوشته‌های دینی، اخلاقی، حکمی، انتقادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، پندنامه و حتی متونی که به آموزش شاخه‌ای از علوم، فنون و مهارت‌ها می‌پردازند؛ ادبیات تعلیمی هستند." (انوشه، ۱۳۷۶ : ۴۴)

در توضیح و تعریف دیگر به طور کلی می‌توان گفت؛ که ادبیات تعلیمی آموزش دادن علمی تئوری یا عملی درباره‌ی موضوعات و مضامین مختلف است. ولی در معنای عام و محدود خود آموختن اخلاقیات در معنای مثبت و تعلیم و تبلیغ و اشاعه‌ی فرهنگ صحیح انسانی که آن هم از دین اسلام گرفته شده است؛ می‌باشد که نمونه‌های عالی آن از قدیم کیمیای سعادت امام محمد غزالی، آثار ناصر خسرو، حدیقه‌ی سنایی، مخزن الاسرار نظامی، منطق الطیر و تذکره الاولیای عطار، بوستان و گلستان سعدی، مثنوی معنوی، و نمونه‌های معاصر آن اشعار ملک الشعرای بهار و پروین اعتصامی است.

ادبیات تعلیمی گونه‌ای ادبی است؛ که قصد راهنمایی به راه درست در تمام زمینه‌ها را دارد، که با بیان رموز و دقایق همراه است. و در حالت کلی نماینده و نشانگر هنر است. در تعریف ادبیات تعلیمی در کتاب جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران اثر مریم مشرف آمده است: " ادبیاتی که نیکبختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند. و هم خود را متوجه پرورش قوای روحی و تعلیم اخلاقی انسان می‌داند. " (مشرف، ۱۳۸۹ : ۹)

ادبیات تعلیمی به همه‌ی تعلیمات و آموزش‌های علوم و فنون مختلف از قبیل پزشکی، ریاضیات، صرف و نحو، لغت، تاریخ، کشاورزی، دامداری، کشت شکر و شراب سازی اطلاق می‌شود. ولی این دسته از آثار را بخاطر خالی بودن از تخیل، احساس و عاطفه که لازمه و مایه‌ی شعر است؛ نظم می‌خوانند. مثلاً منظومه‌ی حاج ملا

هادی سبزواری که تعلیمات فلسفی را در قالب نظم بیان کرده است. و گلشن راز شبستری که مسائل عرفانی مهم را بیان کرده است. و یا ابیات زیر از نصاب الصبیان ابونصر فراهی که درباره‌ی لغت و عروض است: ”

(مشکور، ۱۳۶۱: ۵۹)

فی بحر الهزج

زهی دل برده از گل لاله ی رویت بر عنایی	شده دیوانه‌ی زنجیر زلفت عقل شیدایی
مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین	بخوان این قصه در بحر هزج ای نور بینایی
وقوف و حدس و علم و فقه و فهم و شعر دانایی	غمار و حمله انبوهی حدت چون وحده به تنهایی

(ب- ۳، ۱-، ق ۳۶)

همه‌ی این‌ها برای راحتی یادگیری مخاطبان بوده است. و بالعکس آثاری در ادبیات وجود دارد؛ که موضوع اصلی‌شان تعلیمی نیست. ولی به صورت پراکنده، کم و بیش، مواردی از ادبیات تعلیمی وجود دارد. برای مثال مثنوی آفرین نامه ابوشکور بلخی (سال ۳۳۳ هجری قمری) که جزو ادبیات حماسی است. ولی از وعظ و حکمت‌های فلسفی و اخلاقیات و اشارات دینی خالی نیست.

کتاب‌های بسیاری درباره‌ی موضوعات ادبیات تعلیمی به قلم تحریر در آمده است: از قبیل کیمیای سعادت، سیاست نامه، قابوس نامه، کلیله و دمنه، گلستان سعدی و مرزبان نامه. با این همه آنچه در شعر در موضوع ادبیات تعلیمی نوشته شده است. جلوه‌ی پر رنگ‌تری دارد؛ مضاف بر این، شعر برتری‌های خاصی بر نظم دارد، که مجال صحبت در این زمینه نیست. شاهکارهایی چون منطق الطیر عطار، مثنوی مولوی در زمینه‌ی ادبیات تعلیمی که جزو کتب بین المللی محسوب می‌شوند.

عرصه‌ی ادبیات تعلیمی بسیار وسیع و گسترده است. شاید بعضی‌ها چنان فکر کنند؛ که ادبیات تعلیمی در معنای عام و محدود همان است؛ که فقط به تعلیم و تربیت اسلامی انسان‌ها بپردازد. و نویسنده‌ی شاعر با پند و اندرز محض حکیمانه و فیلسوفانه خود مثل مبلغ دینی و واعظ منبری باعث شکوفایی و رشد افکار و اذهان مخاطبان شود، نه این چنین نیست. بلکه دیگر متون ادبی که حماسی و عاشقانه‌اند؛ در جهت رشد و تکامل فکری و روحی انسانها هستند. مثلاً شاهنامه‌ی فردوسی که یک شاهکار حماسی است، دارای ارزشهای تعلیمی و تربیتی است. چه روحیات دلاورانه و ملی‌گرایی را در انسان پدید می‌آورد؛ که این جزئی از زندگی اوست؛ یا لیلی و مجنون نظامی گنجوی که در اصل جزو ادبیات عاشقانه است. اما به انسان‌ها جاری شدن عشق سالم در زندگی را تعلیم می‌دهد.

سابقه‌ی ادبیات تعلیمی

از آنجا که بشر به طور فطری همیشه نیاز به تعلیم و تربیت و پرورش دارد؛ انتظار می‌رود، که از همان زندگی آغازین و اولیه انسان‌ها تعلیمات حداقل به شیوه گفتاری بوده و بعداً به صورت مکتوب در آمده است؛ شمس‌یا در این باره می‌نویسد: "نوشتن آثار تعلیمی از قدیم سابقه داشته است. و اتفاقاً رواج آن در روزگاران قدیم بیشتر بوده است. لوکریوس شاعر و فیلسوف رومی در قرن اول پیش از میلاد، منظومه‌ای دارد؛ موسوم به دروم ناتوران یعنی در باب طبیعت اشیا که در آن عقاید و آرای فلسفی اپیکور فیلسوف یونانی را تشریح کرده است. او در این منظومه می‌گوید؛ که روح امر عادی است. و با مرگ انسان از میان می‌رود. ویرژیل (۷۰-۱۹ قبل از میلاد) منظومه‌ی خود موسوم به گئورگیاس را در باب این که چه طور باید مزرعه‌ای را اداره کرد؛ سرود. "

(شمس‌یا، ۱۳۷۹: ۲۴۷)

بیشتر نویسندگان اولین و قدیمی‌ترین نوشته‌های ادبی تعلیمی، به عبارتی خاستگاه ادبیات تعلیمی را از یونان باستان می‌دانند. چنان‌که در فرهنگنامه‌ی ادب فارسی آمده است "هزیود، شاعر یونانی سده‌ی هشتم قبل از میلاد که او را پدر شعر تعلیمی در ادبیات غرب می‌دانند، دو منظومه‌ی تعلیمی دارد: یکی روزها و کارها که در آموزش کشاورزی همراه با معرفی برخی اصول اخلاقی است. و دیگری، سرود نیایش خدایان / تئوگونی در یزدان شناسی و بیان چگونگی آفرینش. " (انوشه، ۱۳۷۶: ۴۵)

در این دوره‌ها این گونه مطالب علمی، اخلاقی و فنون مختلفی چون آموزش کشاورزی نوشته می‌شود؛ تا اینکه " با پیدایی رمانتیسزم و زیبایی‌گرایی در سده‌ی نوزدهم میلادی، بسیاری از منتقدان و صاحب نظران ادبی، آثار تعلیمی را مغایر هنر راستین برمی‌شمرند. و از همین رو، اصطلاح آموزندگی را توهین‌آمیز و نقطه‌مقابل هنر می‌دانند. تا اینکه پس از چندی، دوباره ادبیات تعلیمی به جایگاه پیشین خود می‌رسد. و آثاری آموزنده پیدا شد. " (همان)

زین‌العابدین مومتن نیز سابقه‌ی شعر اخلاقی را به پیدایش شعر و شاعری می‌رساند. و می‌نویسد: " شعر اخلاقی در قدیمی‌ترین عهد در آثار شعرای ایرانی یافت می‌شود. و در حقیقت می‌توان گفت: زمان پیدایش آن مقارن با ظهور شعر و شاعری در ایران است. اشعار اخلاقی در ابتدای امر باب جداگانه‌ای از شعر و ادبیات محسوب نمی‌شده و فقط گویندگان گاه‌گاهی به مقتضای حال اشعاری ضمن موضوعات دیگر یا به طور مجزا می‌سروده‌اند. " (مومتن، ۱۳۶۴: ۱۹۱)

در ادبیات فارسی " نخستین اثر منظوم و مستقل فارسی در اخلاق، پندنامه‌ی انوشیروان است؛ که بدایعی بلخی، معاصر سلطان محمود غزنوی آن را در بحر متقارب سروده است. " (داد، ۱۳۷۵: ۲۰)

شاعران گذشته ما، ادبیات تعلیمی را در نام‌های گوناگون بکار برده‌اند. از قبیل ”تحقیق، زهد، پند، حکمت، وعظ و تعلیم.“ (فرشید ورد، ۱۳۶۳: ۷۵) برای مثال: خاقانی در تعریضی می‌گوید؛ که عنصری شاعر مدح بوده است. و تعلیم، وعظ، پند و اندرز کار من است.

با وجود این که در ادوار گذشته‌ی ایران آثار اندکی در انواع دانش‌های عملی بشری بوجود آمده است، ولی می‌توان گفت: بیشترین آثار بجا مانده از آثار یاد شده، به حوزه‌ی اخلاق و ادب تعلیمی اختصاص دارد. برای مثال از میان ”قدیمیترین آثار مکتوب بر جای مانده به زبان پهلوی، آئین نامه‌ها، رسایل و نامه‌ها هستند؛ و کتاب‌های اندکی در دانش‌های عملی نظیر تیراندازی و چوگان زنی به چشم می‌خورد؛ اما دیگر آثار قدیمی بر جای مانده که بار آموزشی دارند، مانند خسرو کواتان وریدک، اندرآیین نامک نپشتن، نامکیهای منوچهر، داتستان دینیک، خوتای نامک، نامه تنسر به گشنسب شاه طبرستان.“ (انوشه، ۱۳۷۶: ۴۵) که به حوزه‌ی ادب تعلیمی مربوط می‌شوند. حجم گسترده‌ای را به خود اختصاص می‌دهند.

در حالت کلی، ادبیات تعلیمی در ایران از همان ابتدای تاریخ بشری به صورت پراکنده و کلی و غیر آکادمیک در موضوعات و مضامین مختلف وجود داشته است.

در بین شاعران ایرانی رودکی، اولین کسی است. که به طور رسمی به ادبیات تعلیمی در معنای عام توجه کرده است؛ که بعدها به عنوان یک نوع ادبی در ادب فارسی معمول می‌شود. در قرن چهارم حکمت و پند از جمله موضوعاتی است: که مورد توجه شاعران قرار می‌گیرد. در آثار بازمانده از رودکی برای اولین بار قطعاتی از وعظ و حکمت روشن بینانه موجود است، نظیر قطعه ذیل :

زمانه پندی آزاد وار داد مرا زمان را چو نکو بنگری همه پند است
به روز نیک کسان گفت غم مخور زنهار بسا کسا که به روز تو آرزومند است
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه که را زبان نه به بند است پای در بند است (ب ۳-۱: ۱۰۱)

ادبیات تعلیمی در معنای عام و محدود در قدیم بیشتر مطرح بوده است. ولی به معنای خاص در قرون بعدی رفته رفته عرصه وسیعی پیدا کرد. و مد نظر و مقبول اکثر شعرا و نویسندگان گردید. به عبارتی دیگر، در گذشته ادبیات تعلیمی در معنای خاص که بعدها در ادب فارسی معمول می‌شود، نبوده است. برای مثال حکمت و پند از جمله موضوعاتی بوده است. که مورد توجه شاعران قرار گرفته است. و این بعد از دیگر ابعاد برجسته‌ای بوده است؛ که بطور رسمی ”از اوایل قرن چهارم رودکی نخستین شاعری است؛ که به این نوع شعر توجه کرده- است. و در آثار باز مانده از او قطعاتی از وعظ و حکمت روشن بینانه موجود است.“ (رزم جو، ۱۳۷۰: ۳۴)

سیر ادبیات تعلیمی

ادبیات تعلیمی که تا پیش از دوره‌ی ساسانی به صورت پراکنده در متون هندی و زرتشتی مثل اوستا وجود داشته است، در دوره‌ی ساسانی شکل مستقلی به خود می‌گیرد. به عبارتی دیگر، جوهره‌ی اصلی ادبیات بطورعام و بخصوص جوهره‌ی ادبیات تعلیمی از ادیان گرفته شده است. رزمجو در این باره می‌نویسد: "از کهن-ترین زمان ادبیات با دین رابطه نزدیک داشته است. و غالباً این دو از هم جدا نبوده است. آثاری که از قوم سومری بجای مانده است، داستانهای مربوط به آفرینش جهان و خدایان و ستایش ایشان می‌باشد. و قسمت عمده‌ای از اوستا، شعر و سرود است." (رزمجو، ۱۳۷۰: ۸)

در کشورها و ملل دیگر هم مثلاً "در ادبیات قدیم یونان نیز وابستگی ادبیات با عقاید دینی وجود داشته است. و ادبیات قدیم یهود که به نام تورات فراهم آمده است؛ کتاب مقدس دینی شمرده می‌شده است."

(همان: ۱۹)

در قرن چهارم در دوره‌ی سامانیان "اندرزنامه‌هایی بوده است؛ که بخش مهمی از ادبیات این دوره را تشکیل می‌داده است. و اثر این اندرزنامه‌ها در ادبیات اسلامی هم کاملاً مشهود است. اندرزنامه‌های پهلوی در طول سه یا چهار قرن اول هجری به زبان عربی ترجمه شد. بخش‌هایی از این اندرزنامه‌ها در کتابهای معروف عربی، به ویژه کتاب جاویدان خرد مسکویه، غرر ثعلبی و کتاب التاج فی اخلاق الملوک منسوب به جاحظ است." (مشرف، ۱۳۸۹: ۱۷) طوری که شاعران بعداً مایه‌ها و الگوهای شعری خود را از اندرزنامه‌های قبل از اسلام در دوره‌ی ساسانیان گرفته‌اند.

اندرزنامه نویسی در دوره‌ی ساسانیان یک مکتب رسمی معمول و فراگیر و یک رسم مقبول همگان در دوره و جامعه‌ی آن روزی بوده است. و این اندرزنامه‌ها در مجالس برای مردم خوانده می‌شد. تا از این راه فرهنگ مردم جامعه را رشد و تعالی بخشند.

در دوره‌ی ساسانی به اندرزنامه گویند اندرزید می‌گفته‌اند. اینان به طور کلی محرک مردم جامعه، چه درباریان چه مردم عادی، به طرف نیکی‌ها و فضایل اخلاقی بوده‌اند. محتوای اندرزنامه‌های قدیم بیشتر یادآوری تکالیف دینی و یا نصیحت‌های عمومی اخلاقیات، بی اعتباری دنیا و سیرت نیک، پارسایی و پرهیز از گناه، فضائل و رذایل اخلاقی، رموز سیاسی و کشورداری، بزرگداشت نیکی، احسان و جوانمردی و یادکرد عمر کوتاه زود گذر انسان‌ها و ترغیب به ثواب کردن و کار صواب، خوار داشت ثروت و جاه و جلال و مقام‌های دنیوی، فریب دنیای غدار را نخوردن و تبلیغ اخلاقیات در معنای مثبت و درحالت کلی اشاعه و گسترش شیوه‌ی فرهنگ صحیح انسانی و حد میانه بوده است. چنانچه مریم مشرف می‌نویسد: "از جمله مفاهیم اخلاقی مهم در نزد ایرانیان

باستان که در اندرزنامه‌ها نمودی برجسته دارد، پیمان است؛ که در نزد نیاکان ما به معنای راه درست و اقدام صحیح به کار می‌بردند. “ (همان: ۲۰)

به حکم عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی، هنر و حسنی که در اندرزنامه‌ها وجود داشت؛ گفته شد. ولی عیب و نقصان‌هایی هم در آنها وجود داشته است، که تا حدودی بر خلاف عقاید اسلامی است. برای مثال یکی از این معایب ” دیدگاه تقدیرگرایانه است؛ که در این نوع اندرزنامه‌ها برجستگی دارد. و بر محدودیت اختیارات بشر تاکید شده است؛ که نتیجه‌ی خطرناک شمردن دل بستگی به جهان مادی بوده است. “ (همان، ۲۱- ۲۰) (اگر چه نتیجه‌ی برداشتشان مثبت بوده است. ولی در حالت کلی بر خلاف نظر اسلامی بوده است. و همین ایده شاید خاستگاه اندیشه‌های جبرگرایانه شعرا و نویسندگان ادبیات فارسی در دوره‌های بعد شده است.

در دوره‌ی ساسانی ” افرادی به نام اندرزبد (Chanarzbad) که مامور ترتیب بزرگ‌زادگان و حفظ آموزشهای اخلاقی در میان رجال دربار بودند. این اندرزنامه‌ها در قالب جملات کوتاه که حاصل نوشته‌های حکیمان آن دوره بوده است، در مجالس عمومی و اعیاد رسمی و یا در مراسم دینی خوانده می‌شده است. اندرزبدان درباری هم با نصایح اخلاقی خود تا حد امکان مانع تصمیم‌گیری‌های شتابزاده و جور و ظلم و شاهان شده و آنان را به دادگری و ملاحظت تشویق و هدایت می‌کرده‌اند. “ (همان: ۱۸)

در این میان نقش عرفا، عرفان و تصوف را نباید از نظر دور داشت. زیرا یکی از علل گسترش و ترویج و شکوفایی و دوام ادبیات تعلیمی این بود؛ که عرفان و تصوف وارد فرهنگ ایرانی شد. تا حدی که بعدها رفته رفته، عرفان محتوای اصلی و روح و جان ادبیات تعلیمی شد.

روز به روز اندرزنامه‌ها از لحاظ بار معنایی رو به رشد بود. و در جامعه عمومیت پیدا می‌کرد. و دامنه‌ی اندرزنامه‌ها گستره و وسیع می‌شد؛ تا اینکه با ظهور اسلام ادبیات تعلیمی گام به گام شکل و رنگ اسلامی به خود گرفت. و تحت تاثیر مفاهیم و مضامین قرآن و احادیث قرار گرفت. اگر چه بن مایه‌های افکار حکیمانانه و نصایح عمومی اخلاقی و مکتب فکری بیش از اسلام، که سال‌ها با آن مردم زندگی کرده و موفق بوده‌اند، از بین نرفت.

با تحت تاثیر قرار گرفتن ادبیات تعلیمی از دین اسلام، کلمات عربی وارد ادبیات شد. و ادبیات تعلیمی در این دوره با زبان عربی گره می‌خورد. و نویسندگان و شعرا بخاطر اینکه زبان عربی زبان قرآن بود؛ آنرا یاد می‌گرفتند. و نتیجتاً در ادبیات کلمات عربی زیاد می‌شد. و ” نکته مهم این است؛ که آنچه در زبان فارسی دری از مآثر و مفاخر ایران قبل از اسلام هم وارد شده است. از راه متون اصلی به خط و زبان پهلوی نبوده است؛ بلکه از راه ترجمه‌های عربی از پهلوی به ادبیات فارسی راه یافته است. مثلاً کلیل و دمنه از پهلوی به عربی ترجمه شده و بعداً توسط ابن مقفع به فارسی ترجمه شده است. “ (محیط طباطبایی، ۱۳۴۷: ۴۷۷- ۴۷۱)